

خنده در حلقه آتش و آب

مصطفی ایزدی

عملیات بدر بود به قرارگاه عزیمت نمودم تا همراه فرماندهان این عملیات آماده گردم. در راه به من خبر دادند که برادر یوسف، این فرمانده سلحشور گردان های لشکر عاشورا در اثر انفجار بی سیم تله گذاری شده توسط دشمن تکه تکه شده و به شهادت رسیده است. حال عجیبی داشتم دو شهید سرافراز و با اخلاص چه گفتند و به کجا رفتند. در مسیر دیدار با مرادمان حضرت امام خمینی، همه بودند، حاج احمد کاظمی، حاج حسین خرازی و ...، اینجانب و آقا مهدی باکری و حاج جعفر اسدی و نگارنده این سطور کنار هم بودیم، من متأثر از فقدان این عزیزان، با حزن، آنچه را که فرمانده گردانش برادر شهید ولی نژاد گفته بود تکرار کردم. او (شهید باکری) نگاهی عمیق و نافذ به من انداخت و آهی کشید، با مقدم دانستن بسیجیان در این مسیر گفت: "مگر بسیجی ها می گذارند" به عملیات بزرگ بدر در شمال بصره و غرب جزیره مجنون آغاز شد و رزمندگان اسلام با عبور از هورالعظیم یکی از شگرف ترین عملیات های تاریخ بشری را با عبور از پلی به طول بیش از ۳۰ کیلومتر آغاز کردند. احمد و مهدی چون همیشه دوران خون و شرف با هم بودند و مسئولیت

فرمانده شهید یوسف ولی نژاد از رزمندگان مخلص و صمیمی لشکر ۳۱ عاشورا و از یاران شهیدان مهدی باکری و احمد کاظمی بود. در این انسان صمیمی و دوست داشتنی و آرام به قدری جاذبه بود که وقتی به منطقه می رفتم سعی می کردم بیشتر با او باشم و از صفایش بهره ببرم. به عبارتی اصلاً این من نبودم که سوییچ می رفتم بلکه او بود که انسان را به سوی خود می کشاند. در دیدار آخری که با او داشتم با همان چهره آرام و متین و نگاه آرام بخش و محبوبانه اش به من، رؤیایی را که هم رزم دیگر آقا مهدی باکری، فرمانده شهید رضا یوسفی دیده بود، بیان می کرد. او گفت برادر یوسفی قبل از شهادتش به او گفته است که در عالم رؤیا دیدم در روضه رضوان الهی هستم و در گشت و گذار در آنجا با بنای رفیع سفید رنگی مواجه گردیدم که کار احداث آن در حال اتمام بود و به او گفته بودند که این بنا را برای آقا مهدی می سازیم.

او این مطالب را با آرامش و معنویتی خاص که متأثر از سیر و سلوک یار شهیدش برادر یوسفی و مرادش آقا مهدی باکری بود بیان می کرد. ... با این حال از او جدا شدم و چون مقدمات

جبهه جنوبی را بر عهده داشتند. در این نبرد بزرگ و با اهمیت، آنها پیروزمندان پس از فرو ریختن خطوط دفاعی دشمن در دو سوی دجله، دشمن تادندان مسلح را در نور دیدند و لشکر پیروز ۸ نجف اشرف به فرماندهی برادر احمد کاظمی رو به سمت جنوب در محور روطه به سمت القرنه در کنار دجله با صلابت و اطمینان به پیش رفت و لشکر ظفرمند ۳۱ عاشورا به فرماندهی برادر مهدی باکری از دجله عبور کرد و در غرب دجله روی محور مهم بصره- بغداد با ارتش بعثی درگیر شد و آنها را که غافلگیر شده و وحشت زده بودند، تارومار کرد. بیاد دارم در قرارگاه مقدمی که در آن سوی هور برقرار بود، اطمینان از جبهه جنوبی منطقه نبرد موج می زد در زیر آتش شدید توپخانه و غرش تانک های دشمن و رگبار گلوله ها، این دو فرمانده فرهیخته و پاک و خاشع به درگاه حضرت دوست در خط مقدم ایستادند و خطوط کناره شرقی دجله و جنوب منطقه نبرد را تثبیت کردند. آنها مثل عملیات خیبر که طراحی خیره کننده آن اعجاب آوراست با هم بودند و همه چیزشان مشترک بود؛ چون یک روح اندر دو بدن، هدف ها را تصرف کردند و با هم تثبیت نمودند و در مرحله عبور از دجله و ادامه عملیات در آن سوی دجله و قطع محور بصره- بغداد نیز که شاهرگ حیاتی دشمن بود با هم و در کنار هم بودند و عرصه جبهه جنوبی نبرد را هدایت می کردند. هوا غبار آلود بود و دود همه جا را فرا گرفته بود. غرش تانک ها به گوش می رسید و رگبار گلوله توپخانه دشمن فراگیر بود؛ صدای درگیری های شدید جبهه شمالی منطقه را پر کرده بود، در این شرایط در جبهه جنوبی بایستی پل ها منفجر می شدند و راه اصلی بسته شود. آتش و رگبار تیر تراش دشمن حرکت هر جنبنده ای را تحت الشعاع قرار می داد، رزمندگان لشکر عاشورا مہیای این عملیات شدند، گروه اولی که برای انفجار پل مأموریت یافته بودند همگی شهید شدند و دسته دوم نیز تماماً به شهادت رسیدند. نبرد سختی در غرب دجله و در منطقه عبور جاده بصره- بغداد با محوریت مهدی و احمد در جریان بود. آتش تیر مستقیم تانک ها و باران شدید خمپاره ها اصلاً با آتش اولیه قابل قیاس نبود، لحظات سرنوشت

سازی برای گردان عمل کننده و کل عملیات بدر آغاز شده بود. مهدی در ارتباط با احمد در آن سوی دجله نه به عنوان فرمانده لشکر بلکه در رأس یک تیم عملیاتی از بسیجیان مشغول نبرد بود. اکنون آن آهی که او در مسیر دیدار حضرت امام (ره) کشیده بود معنی یافت، آهی که غصه قصه وصل به محبوب و شوق دیدار را تداعی بخش بود و عاشق در حال نیل به معشوق بود. اما در این معركة آتش و خون، این بسیجیان بودند که پیشمرگ آقا مهدی می شدند و زمان وصل را به تأخیر می انداختند.

در این تنور پر حرارت جنگ و شرایط شوق وصل به دوست، مهدی به احمد می گوید:

بیا احمد، اگر بیایی، اگر بتوانی بیایی، دیگر برای همیشه پیش هم هستیم"

او مرتباً به احمد می گوید:

اینجا چه جای خوبی شده! پاشو بیا"

و با چنین حالت عاشورایی، پای به روضه رضوانی که شهید یوسفی دیده بود می گذارد و ملکوت پر می کشد.

اما طنین جاذب خواسته اش احمد را معجزه بی تاریخی نموده است، احمد می گوید: در همین عملیات بدر زیر آتشی که هر کس را می فرستادیم شهید می شد، مهدی رفت بلدوزر را به حرکت درآورد و خاکریزهای خط مقدم را وصل کرد و یک بار دیگر نشان داد که می شود چون ابراهیم در آتش رفت و ترسید و آن را گلستان دید و حتی وسط آتش سر را بالا گرفت.

نقل لطیف او از زدن (رفتن) در دل آتش و چون سرو سہی ایستادن خواندنی است، می گوید: در همین عملیات بدر هر دو سوار موتور بودیم و آتش آنچنان وحشی بود که حتی جهت آتش را نمی شد تشخیص داد، لذا تأملی کردم. مهدی گفت: نایست! برو! سریع! دو طرفمان آب بود و آب و آتش در هم مخلوط شده به اطرافمان پرتاب می شد در این حال در آینه دیدم که مهدی چطور صاف نشسته و خم به ابرو نمی آورد، آرام آرام سرم را بالا گرفتم و هم قدم مهدی شدم. احساس می کردم اگر هم شهید شوم، آن هم آنجا و کنار مهدی و سوار آن موتور در وضعیت خوبی شهید خواهم شد و از این احساس شیرین، در

آن حلقه آتش و آب، فقط می‌خندیدم.

احمد در کوران انقلاب اسلامی و نیز در دوران دفاع مقدس و بعد از آن سرباز جان بر کفی بود که سخت‌ترین‌ها را انتخاب می‌کرد. در واقع باید زندگی سرشار از حماسه و اخلاص او را بزرگ‌ترین اثر بشر دانست. او نماد قابل عرضه از پرورش یافتگان مکتب امام (ره) می‌باشد و کسی است که چون سرو آرام آرام سربرافراشت و اجر جهاد خویش را به فرمایش مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای با شهادت دریافت کرد.

مجاهدت در صحنه بین الملل اسلامی و مقابله با رژیم ستم شاهی و حضور در ساماندهی انقلاب اسلامی نشان‌دهنده جوهر ناب و فطرت پاک و حق جوی اوست. او در هجرت به منطقه کردستان از پیش‌تازان بود و یاد دل‌آوری‌های او در سرزمین مجاهدت‌های خاموش کردستان به خصوص در مناطق مرکزی این خطه فراموش ناشدنی است. احمد در طول هشت سال جنگ، خاطرات این دوران را به نیکی یاد می‌کرد و این ورطه را تجربه پر باری می‌دانست که در نبردهای بزرگ‌تر به ثمر رسید. او مرد شکار فرصت‌ها برای مجاهدت بیشتر بود لذا با آغاز جنگ با یارانش به سوی منتهی‌الیه جبهه‌های نبرد یعنی آبادان محاصره شده شتافتند و با تکنیک و تاکتیک‌های منحصر به فرد خود در جمع رزمندگان شهر شهیدان نجف آباد به همراه مهدی وحسین، با شکست ارتش عراق، خواسته امام امت مبنی بر شکست حصر آبادان را محقق نمودند و با آمادگی بیشتر و ایجاد هسته لشکر پیروز ۸ نجف اشرف از مردم شهیدآباد انقلاب اسلامی نجف آباد ضمن مشارکت در فتح بستان مهابی اجرای عملیات فتح‌المبین شد. او با شکاف تنگه زلیجان و عملیات در ۲۰ کیلومتری عمق منطقه نبرد و تصرف تنگه رقابیه چون صاعقه بر سر دشمن فرود آمد و فتح آشکاری را تقدیم ملت بزرگ ایران نمود.

در عملیات بیت المقدس و مراحل سخت آن در قرارگاه فتح به سرعت مراحل اول و دوم و سوم عملیات را پیروزمندانه طی کرد و قریب ۴۰ کیلومتر در دل دشمن به پیش رفت و در مرحله چهارم اولین لشکری که وارد خونین شهر شدند و زمینه

گرفتن ۲۰ هزار اسیر را فراهم کردند لشکری‌های ۸ نجف اشرف و ۱۴ امام حسین (ع) بودند.

در تمامی عملیات‌ها ابتکار این فرمانده بزرگ کارساز بود. در والفجر ۴ در عمیق‌ترین منطقه نبرد نیروی پیشرو و پیروز، لشکر تحت فرماندهی او بود. او و مهدی باکری با تدبیر در منتهی‌الیه منطقه نبرد با کمترین تلفات ارتفاعات راهبردی لری و کنگرک را تصرف نمودند و ضربات کاری بر دشمن وارد کردند.

در عملیات خیبر در توفان آتش دشمن او را در جزیره معجون به همراه شهیدان همت و خرازی با بدنی مجروح، مصمم در صحنه دیدم و در عملیات سترگ بدر چنان بود که در سطور قبلی عرضه گردید.

او در عملیات بزرگ فاو در کنار جاده استراتژیک بصره- فاو نبردی سرنوشت‌ساز با لشکر زرهی گارد ارتش عراق انجام داد و آن را منهدم کرد و در عملیات کربلای ۵ لشکر او مأمور انجام عملیات در یکی از حساس‌ترین نقاط منطقه نبرد یعنی تقاطع کانال ماهی و پنج ضلعی و مرکزیت فرماندهی دشمن بود. این فرمانده مدبر و رشید با صلابت چنین مأموریت حساس را با موفقیت به انجام رساند.

احمد مرد انجام وظیفه بود، یاد دارم در منتهی‌الیه جبهه‌های شمالی در عملیات قادر زیر آتش شدید کاتیوشا و توپخانه دشمن به تنهایی در مقدم‌ترین خطوط نبرد در میان دود و آتش در تب و تاب هدایت بسیجیان برای ادامه نبرد بود. در عملیات والفجر ۱۰ این لشکر نجف اشرف بود که با بهره‌گیری از سد دربندیخان وارد شهر حلبچه شد و پیروز صحنه نبرد بود.

در انتهای دوران جنگ و یورش مجدد خصم به منطقه خوزستان و غرب یکی از درخشان‌ترین یگان‌های رزم در تحت فرماندهی او لشکر مقدس ۸ نجف اشرف بود. آنها بار دیگر خاطره اول جنگ را در نبرد بیت المقدس زنده کردند و دشمن دون را به شدت درهم کوبیده به مرزهای بین‌المللی عقب راندند.

با پایان جنگ او آرام و قرار نگرفت و تحقیق بخشیدن به خدمت در راه خدا موجب شد که از محوری‌ترین سامان‌دهندگان نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - که به فرموده مقام

معظم فرماندهی کل قوا «ستون فقرات سپاه و محور اصلی تحرک آن است»- گردد. خدمات ارزشمند ایشان در مسئولیت عملیات این نیرو و فراموش ناشدنی است. او پس از قوام نیروی زمینی مجدداً با عنوان فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا به غرب کشور شتافت و با تدبیری شایسته و بهترین روش نسبت به برقراری امنیت در آن خطه همت گماشت.

سردار سرلشکر شهید حاج احمد کاظمی در عین اینکه فرمانده ای فهیم و راهبردی بود در تاکتیک و تکنیک عملیاتی هم بی نظیر بود. مدیریت او در لشکر ۸ نجف اشرف و سایر مراکزی که خدمت نموده است وصف ناشدنی است. بارها سپهبد شهید صیاد شیرازی نظم و نگهداری در لشکر ۸ نجف اشرف را بی نظیر و به عنوان الگو مطرح می نمود. قابلیت های وجودی او و سیر انقلاب و جنگ از او فرماندهی بی نظیر ساخته بود او فرماندهی با ذکاوت و قاطع بود و در همه تخصص های مورد نیاز برای دفاع سرآمد بود. به خوبی در کوهستان، دشت، هور و آب با مهارت فرماندهی می کرد و در همه صحنه های پیروز عرصه نبرد بود. پشت دشمن از نام احمد کاظمی به لرزه می افتاد ولی در پیشگاه حضرت دوست او با چشمانی امیدوار و اشکبار خاضع بود.

او در مسیر مجاهدت های خویش دعوت یار دیرینش آقامهدی باکری را لبیک گفت و آرام آرام به پیش رفت، چون سروایستاد و همچون مهدی و حسین از عشق وصل بی تاب شد و محو جمال ازلی گردید و سرانجام عاشق گونه در سرزمین مهدی باکری اجر مجاهدت های خویش را با شهادت گرفت و روسفید به سوی حق پر کشید. کاش ما نیز چنین آرام آرام با لطف لطیف محبوب ... راه شدن را آغاز می کردیم.